

رستم و زین پلنگ او

نیکلاس سیمز-ویلیامز

استاد مطالعات ایران و آسیای مرکزی، دانشگاه لندن

ارسلّا سیمز-ویلیامز

موزه دار، کتابخانه بریتانیا

نام رستم

برخلاف بسیاری از قهرمانان دیگر شاهنامه، رستم در افسانه‌هایی که در اوستا به آنها اشاره شده است حضور ندارد. همین امر درباره پدرش، زال یا داستان مادرش، رودابه؛ پسرش، سهراب، و نهایتاً اسبش، رخس، نیز صدق می‌کند. در نتیجه، چنان که احسان یارشاطر نوشته است: "منشأ افسانه‌های آنها یکی از مشکلات اساسی در حماسه ملی بوده است."^{۱۴} در میان پیشنهادهایی که یارشاطر جمع‌بندی کرده است، می‌توان به نظریه مارکوارت که هرتسفلد به تفصیل آن را شرح داده است اشاره کرد. طبق این نظریه، شخصیت رستم تلفیقی از کرساسپ، قهرمان افسانه‌ای اوستا (در فارسی: گرشاسب)،

نیکلاس سیمز-ویلیامز دانش‌آموخته دانشگاه کمبریج و استاد پژوهشگر مطالعات ایران و آسیای مرکزی دانشکده شرق‌شناسی و مطالعات آفریقایی دانشگاه لندن است. پژوهش‌های او بر زبان‌های ایرانی میانه و به ویژه زبان‌های بخش شرقی حوزه تکلم به زبان فارسی متمرکز است. متون و اسنادی را از منطقه باختری افغانستان، نیز دست‌نوشته‌هایی مسیحی در زبان‌های سغدی و فارسی و اسناد سغدی و ترکی منطقه دانهوانگ در غرب چین را منتشر ساخته است. کتیبه‌های سغدی، اسناد بلخی از شمال افغانستان و نور تازه‌ای بر افغانستان باستان از آثار اوست.

Nicholas Sims-Williams <ns5@soas.ac.uk>

ارسلّا سیمز-ویلیامز دانش‌آموخته زبان‌های سانسکریت، ایرانی باستان و فارسی دانشگاه کمبریج، مسئول بخش زبان‌های ایرانی کتابخانه بریتانیا است. علایق پژوهشی او حوزه‌های مرتبط با جاده ابریشم، زرتشتی‌گری و فرهنگ ایران پیش از اسلام را در بر می‌گیرد. از او دست‌نوشته‌های ختنی از ترکستان چین و جاده ابریشم: تجارت، سفر، جنگ بر سر ایمان منتشر شده است.

Ursula Sims-Williams <ursula.sims-williams@bl.uk>

Iran (Cambridge: Cambridge University Press, 1. Ehsan Yarshater, "Iranian national history," 1983), vol. III/1, 359-477, esp. 454. in E. Yarshater (ed.), *Cambridge History of*

ISSN 0892-4147-print/ISSN 2159-421X online/2014/29.2/14-22.

و گندوفارس، پادشاه تاریخی هند و پارتی، است. نولدکه و کریستن سن با دیدگاهی معتدل‌تر داستان رستم سگری را به ساکنان اولیه ایران در سیستان نسبت داده‌اند. یارشاطر خود ترجیح داده است که سرمنشأ افسانه‌های رستم را به "گذشته دورافتاده اقوام سکایی"، قبل از رسیدن آنها به سیستان، نسبت دهد.^۲ اخیراً شهبازی با اصرار از استدلال بیوار در خصوص پس‌زمینه اشکانی داستان رستم پشتیبانی کرده است.^۳ ملیکیان و شیروانی توجه ما را به تشابهات افسانه رستم و افسانه‌های یونانی هراکلس و پسرش، اسکوتس، جلب کرده‌اند،^۴ در حالی که دیویدسون و شروو تأکید کرده‌اند که تا حد فراوانی شخصیت و داستان رستم ادامه سنت‌های شاعرانه هند و ایرانی و حتی هند و اروپایی است.^۵

مجال و صلاحیت کافی فراهم نیست که در این مقاله به تحلیل تمامی استدلال‌هایی بپردازیم که محققان دیگر در حمایت از فرضیه‌های گوناگون خود عرضه کرده‌اند. در این مقاله، بر منشأ و ساختار نام رستم تمرکز خواهیم کرد؛ امری که به موضوع کلی‌تر منشأ افسانه قهرمان ربط دارد. این پرسش بارها و بارها به بحث گذاشته شده است، اما بسیاری از ریشه‌شناسی‌های پیشنهادشده با شواهد موجود درباره ساختارهای اولیه این نام ناسازگار است. اگر دو شکل مشکوک عیلامی را، که گرشویچ به آنها اشاره کرده است،^۶ نادیده بگیریم، این نام برای اولین بار به‌صورت یونانی Rōstamos در متنی متعلق به حدود سال ۲۵۰م از محدوده دورا اروپوس ثبت شده است.^۷ سپس، فرم ارمنی آن به شکل Afrostom در تاریخی آمده است که به فوستوس بیزانسی نسبت داده شده

5. Olga M. Davidson, *Poet and Hero in the Persian Book of Kings* (Ithaca: Cornell University Press, 1994); Prods Oktor Skjærøv, "Eastern Iranian epic traditions II: Rostam and Bhīṣma," *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae*, 51 (1998), 159–170.

۶. توضیح در این زمینه را در ادامه آورده‌ایم.
7. Denis Feissel and Jean Gascou, "Documents d'archives romains inédits du Moyen Euphrate. I: Les Pétitions," *Journal des Savants* (1995), 65–119, esp. 86–90, cited in Frantz Grenet, "Regional interaction in Central Asia and Northwest India in the Kidarite and Hephthalite periods," in N. Sims-Williams (ed.), *Indo-Iranian Languages and Peoples. Proceedings of the British Academy* (Oxford: Oxford University Press, 2002), vol. 116, 203–224, esp. 219 n. 31.

2. Yarshater, "Iranian national history," 456.

3. A. D. H. Bivar, "Gondophares and the Shāh-nāma," *Iranica Antiqua*, 16 (1981), 141–150; Bivar, "The role of Allegory in the Persian epic," *Bulletin of the Asia Institute*, 14 (2000, publ. 2003), 19–26, esp. 24–26; A. Shapur Shahbazi, "The Parthian origins of the house of Rustam," *Bulletin of the Asia Institute*, 7 (1993, publ. 1994), 155–163.

پایه و اساس نظریه بیوار خوانش او از نام سام به خط یونانی روی سکه‌ای از گندوفارس است، ولی واضح است که نوشته روی سکه SAĒ = SAH است و نه SAM = SAM.

4. A. S. Melikian-Chirvani, "Rostam and Herakles, a family resemblance," *Bulletin of the Asia Institute*, 12 (1998, publ. 2001), 171–199.

است که تصور می‌شود در قرن پنجم میلادی گردآوری شده باشد.^۸ در مناطق شرقی ایران، نام Rostama به خط براهمی بر روی مهری متعلق به قرن ششم میلادی و چندین کتیبه از ناحیه‌ای در مجاورت سند علیا به چشم می‌خورد.^۹ دلیلی برای این فرض وجود ندارد که افراد در آن زمان به یاد رستم قهرمان نام‌گذاری شده باشند، اما در خصوص شناسایی این نام تردیدی وجود ندارد. برای ریشه‌شناسی این نام مهم این است که این شواهد اولیه حاکی از وجود -ō- در هجای اول هستند و نه -u-. این شواهد به خودی خود برای به پرسش کشیدن برخی از ریشه‌شناسی‌های پیشنهادی کافی‌اند. برای نمونه می‌توان به -rastu-taxma*، به معنی “رشد قوی”، به پیشنهاد گرشویچ اشاره کرد. این ریشه‌شناسی کاملاً ساختگی و با هدف مقایسه با Rašdama و Rašdakma عیلامی طراحی شده بود.^{۱۰} همچنین است -rautas-taxma*، به معنی “قوی رشد کرده”، در پیشنهاد ژینیو.^{۱۱} به نظر ما، برای ریشه‌شناسی هوبشمن بر اساس -rautas-taxma*، واژه‌های تشکیل شده از دو جزء “رودخانه” و “قوی” به معنی “قوی” مانند یک رودخانه، هیچ جای شکی وجود نداشت.^{۱۲} این بازسازی نه فقط فرم‌های قدیمی‌تر دارای -ō- در هجای اول و نگارش تاریخی نام رستم به صورت lwtsthm را که در فارسی میانه زرتشتی دیده می‌شود کاملاً توضیح می‌دهد،^{۱۳} بلکه به واسطه مجاورت این نام در شاهنامه با نام‌های دیگر، به‌ویژه با نام مادر رستم، رودابه، به معنای “او که از آب رودخانه است” تأیید می‌شود.^{۱۴} کوتاه شدن و ساده‌سازی نهایی هجای اول بی‌سابقه

12. Heinrich Hübschmann, *Persische Studien* (Strassburg: Karl J. Trübner, 1895), 251 n. 1. So too Davidson, *Poet and Hero*, 117–18 (without reference to Hübschmann).

13. e.g. in the *Šabristānīhā ī Ērān*, §37, Josef Markwart (ed.), *A catalogue of the provincial capitals of Eranshahr* (Rome: Pontificio Istituto Biblico, 1931), 17. For further references see Skjærvø, “Eastern Iranian epic traditions,” 162 n. 8.

14. Skjærvø, “Eastern Iranian epic traditions,” 163–164 with n. 15; cf. also Davidson, *Poet and Hero*, 118. The etymological comparison of the names Rostam and Rūdāba was first suggested by Ferdinand Justi, *Iranisches Namenbuch* (Marburg: N. G. Elwert, 1895), vol. viii, 261, 266, but he equated the first element of both names with Avestan *naōda-* “growth,” which is problematic from a phonological point of view.

8. Theodor Nöldeke, *Das iranische Nationalepos* (Berlin: Vereinigung Wissenschaftlicher Verleger, 1920), 12 n. 2; Harold W. Bailey, “Review of Ernst E. Herzfeld, *Archaeological history of Iran*,” *Bulletin of the School of Oriental Studies*, 8:4 (1937), 1154–1155.

9. Grenet, “Regional interaction,” 219.

10. Ilya Gershevitch, “Amber at Persepolis,” in *Studia classica et orientalia Antonino Pagliaro oblata* (Rome: Istituto di Glottologia della Università di Roma, 1969), vol. 2, 167–251, esp. 226–7.

11. Philippe Gignoux, *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique. Supplément [1986–2001]*. *Iranisches Personennamenbuch* (Vienna: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, 2003), 2,3, 58. (Gignoux cites the form as **rusta-tahma-*, with Persian -hm- rather than general Iranian -xm-.)

نیست، بلکه با رستا(ق) در کنار روستا(ق) در فارسی، به معنی “منطقه، شهر، روستا،” برگرفته از -rautas-tāka* (در پارسی: *rwdyst’g، در اصل “بستر رودخانه”) قابل مقایسه است. همچنین است بستان در کنار بوستان، به معنی باغ، از *bauda-stāna* در حالی که به نظر می‌رسد واژه بلند اصلی در شکل روستم تداوم پیدا کرده باشد که در واژه‌نامه شاهنامه عبدالقادر به شکل - - - تحلیل شده است.^{۱۵}

نام رستم در پایان دوره ساسانی، در قرن هفتم میلادی، رایج می‌شود و این امر بی‌شک نشان‌دهنده این واقعیت است که افسانه رستم در این زمان در سرزمین‌های غربی ایران محبوب شده بود.^{۱۶} در این زمان است که اولین شواهد از نامی به دست می‌آیند که قطعاً به رستم پسر زال اشاره می‌کند. به نقل از تاریخ سیستان، آخرین مرزبان ساسانی سیستان، ایران رستمان، شجره‌نامه‌ای داشت که به رستم قهرمان بازمی‌گشت و طبق گزارش بلاذری و دیگران، هنگامی که مهاجمان عرب به سیستان رسیدند “اصطبل اسب رستم” به آنها نشان داده شده بود.^{۱۷} نویسنده ارمنی، موسی خورنی، که امروزه تصور می‌شود اثرش را در قرن هشتم میلادی تألیف کرده باشد، به Rostom Sagčik اشاره می‌کند و از او با بی‌اعتنایی در مقام شخصیتی تخیلی در داستان‌های ایرانی یاد می‌کند.^{۱۸} همچنین، نقاشی‌های دیواری پنجکنت در سغد، که نبرد رستم و رخس را با دیوان به تصویر می‌کشند، به نیمه اول قرن هشتم میلادی، احتمالاً ۷۴۰م،^{۱۹} نسبت داده شده‌اند. این در حالی است که یک متن سغدی از دونهوانگ در غرب چین که داستانی مشابه را بازگو می‌کند احتمالاً به قرن نهم میلادی تعلق داشته باشد.^{۲۰} به تازگی یوشیدا متن سغدی دیگری را به چاپ رسانده است که در آن از رستم (rwstmy) در کنار سام (s’xm)، سهراب (swrx’p) و دیگر قهرمانان شاهنامه نیز نام برده شده است. یوشیدا این متن را به قرن دهم میلادی نسبت داده است.^{۲۱}

ments of the British Library,” *Indo-Iranian Journal*, 18:1-2 (1976, publ. 1977), 43-82, esp. 54-61. Revised translation in Susan Whitfield with Ursula Sims-Williams (eds.), *The Silk Road. Trade, travel, war and faith* (London: The British Library, 2004), 119.

21. Yutaka Yoshida, “Heroes of the *Shahnama* in a Turfan Sogdian text. A Sogdian fragment found in the Lushun Otani collection,” in *Sogdijcy, ix predšestvenniki sovremenniki i nasledniki* (St Petersburg: Izdatel’stvo Gosudarstvennogo Ėrmitaža, 2013), 201-218.

15. Nöldeke, *Nationalepos*, 12 n. 1.

16. Nöldeke, *Nationalepos*, 11.

17. Grenet, “Regional interaction,” 219; Nöldeke, *Nationalepos*, 11 with n. 10.

18. Robert W. Thomson, *Moses Khorenats’i: History of the Armenians. Translation and Commentary on the Literary Sources* (Revised ed.; Ann Arbor, MI: Caravan Books, 2006), 139.

19. Boris I. Marshak, *Legends, Tales, and Fables in the Art of Sogdiana* (New York: Bibliotheca Persica Press, 2002), 28.

20. Nicholas Sims-Williams, “The Sogdian frag-

نکته تأکیدکردنی این است که نوشتن نام رستم به شکل *rwstmy* در این دو متن سغدی نشان می‌دهد که این املا در نهایت از فرمی فارسی مشتق شده است.^{۲۲} ختم نام رستم به یک *-y* نهایی، که باید پسوند فاعلی باشد، نشان می‌دهد که این نام از شکل رستم، با دو واکنه کوتاه، وام گرفته شده است و در نتیجه به منزله یک “ریشه سبک” پذیرفته شده است. اگر این واژه از فرمی با یک واکنه بلند در هجای اول قرض گرفته شده بود، باید به منزله یک “ریشه سنگین” عمل می‌کرد که در آن صورت، پسوند فاعلی آن حذف می‌شد. از سوی دیگر، اگر این نام اصلاً سغدی، انتظار می‌رفت که شکلی مانند **rōstaxm-* داشته باشد که قابل مقایسه با سغدی *mrtxmy* “مرد” **marta-tauxma-* (با *x* حفظ‌شده) است و خلاف شکل فارسی مردم و فارسی میانه مانوی و پارتی *mrdrwhm*. در متن سغدی که یوشیدا به چاپ رسانده است نیز برخی از نام‌های قهرمانان دارای ویژگی‌های متمایز فارسی‌اند؛ برای مثال، *γwδ-ʿrz* “گودرز” یا *βry-twn* “فریدون”.^{۲۳} همچنین، قابل توجه است که در آخرین خطوط بازمانده از متن سغدی رستم، دو وام‌واژه از فارسی میانه حفظ شده‌اند که در زبان سغدی شاهد دیگری ندارند: *ʾβtʿr* “کفتار” (در فارسی میانه: *haftār*، برخلاف کفتار در فارسی کلاسیک) و *zδxh* “مار” (در فارسی میانه *azdahā(g)* و اژدها در فارسی کلاسیک). این شواهد و سبک بسیار غیرمعمول متن می‌توانند حاکی از منشأ فارسی حداقل بخش‌هایی از نسخه سغدی داستان رستم باشند.^{۲۴} البته این امر احتمال انتقال متن از طریق بلخ را رد نمی‌کند، زیرا این منطقه در بیشتر دوران حکومت ساسانیان تحت تأثیر شدید زبان فارسی بود. از سوی دیگر، ظاهر “هفتالی” رستم در هنر سغدی،^{۲۵} که دلیل اصلی برای در نظر گرفتن چنین احتمالی است، شاید صرفاً با این هدف باشد که او با توجه به سنت ایرانی به مثابه مردی جنوبی، سگری یا سیستانی، شناسانده شود.

زین پلنگ

می‌توان گفت شواهدی که تاکنون بررسی کرده‌ایم ثابت می‌کنند که افسانه رستم نهایتاً در قرن هفتم میلادی در غرب ایران و در سرزمین‌های ایرانی شرقی در اوایل قرن هشتم

toxmano “seed.”

23. Yoshida, “Heroes of the *Shahnama*,” 210.

24. As suggested by Nicholas Sims-Williams in Whitfield, *The Silk Road*, 119.

25. Marshak, *Legends, Tales, and Fables*, 37–38; Grenet, “Regional interaction,” 218.

22. The name cannot be of Bactrian origin, as suggested by Pavel B. Lurje, *Personal names in Sogdian texts. Iranisches Personennamenbuch* (Vienna: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, 2010, publ. 2011), vol. 2.8, 333, since Bactrian preserves original **xm-*, cf. such forms as *laxmigo* “dakhma,” *taxmo* “stream” and

میلادی کاملاً شکل گرفته و به خوبی شناخته شده بود. در برخی از مقالات اخیر، فرانتس گرنه کوشیده است اشاراتی تصویری از قرون پیشین پیدا کند، مانند سیمرغی که روی سگ کمر شاپور اول (ح. ۲۴۰-۲۷۲م) در حجاری رگ بی‌بی در شمال افغانستان دیده می‌شود،^{۲۶} و نیز در صحنه رام کردن یک کره‌اسب به دست شاهزاده‌ای که روی یک ظرف نقره‌ای ساسانی شرقی متعلق به نیمه اوایل قرن چهارم میلادی به تصویر کشیده شده است.^{۲۷} نیکلاس سیمز-ویلیامز نیز به نام شخصی به صورت Purlang-zin، با املاي porlaggo-zino به خط یونانی، در سندی بلخی که یقیناً در قرن چهارم میلادی در زمان حکومت ساسانیان نوشته شده اشاره کرده است؛ با این ادعا که این نام را می‌توان "مردی با پوست پلنگ" ترجمه کرد و آن را "اشاره‌ای واضح به زین پلنگ رستم" دانست.^{۲۸} این نظر، که پیش‌تر بدون توضیحات تکمیلی در یک سخنرانی بیان شده بود، نیاز به توضیح بیشتر دارد.

ترکیب ملکی Purlang-zin به نوعی نام رایج در هند و اروپایی تعلق دارد. جای شک نیست که purlang، بخش نخست این نام، واژه بلخی برای "پلنگ"، معادل ریشه‌شناختی "پلنگ" در فارسی و pwrōnk در سغدی است. بخش دوم نام مبهم تر است، زیرا چندین ساختار ایرانی باستان ممکن است نهایتاً به شکل املاي zino در بلخی منجر شوند. در ابتدا می‌توان بی‌شک این احتمال را رد کرد که این نام در بردارندهٔ واژه بلخی zino "زن" باشد، زیرا در اینجا از نظر معنایی کاملاً بی‌محل خواهد بود. از دیدگاه نظری، *zino می‌تواند شکل متأخر zēno "سلاح"، با شاهی در ترکیب zēnobido "نگهبان اسلحه" یا از ساختار بدون شاهد zēno*، به معنی "زین"، مرتبط با "زین" در فارسی باشد. اما هیچ‌یک از این گزینه‌ها از نظر معنایی نامی پذیرفتنی به دست نمی‌دهند. در این زمینه، گزینهٔ ارجح بر اساس بلخی zino*، از ایرانی باستان -azina* "پوست"، به وضوح "او که پوست پلنگ می‌پوشد" است. این نام می‌تواند نام حماسی معمولی باشد که احتمالاً از

cient Afghanistan. The decipherment of Bactrian (London: School of Oriental and African Studies, 1997), 10; Reprinted in Valerie Hansen (ed.), *The Silk Road: Key papers. Part I: The Pre-Islamic Period* (Leiden: E. J. Brill, 2012), vol. 1, 95-114. For an edition and translation of the text in question see Sims-Williams, *Bactrian documents from Northern Afghanistan, Letters and Buddhist texts* (London: The Nour Foundation, 2007), vol. 2, 162-165.

26. Frantz Grenet, "Découverte d'un relief sassanide dans le nord de l'Afghanistan," *Comptes rendus de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres* (2005, publ. 2007), 115-134, esp. 126-127.

27. Frantz Grenet, "Religions du monde iranien ancien," *Annuaire de l'École pratique des hautes études (EPHE), Section des sciences religieuses*, 116 (2009) [http://ast.revues.org/614]. (In n. 16 the comparison with the story of Rostam and Raxš is credited to H. Inagaki.)

28. Nicholas Sims-Williams, *New light on an-*

لقب جنگجویی شناخته شده سرچشمه گرفته است. در ایللیاد هومر ذکر شده است که پاریس و منلائوس هر دو پوست پلنگ بر تن می کردند و به نظر می رسد که در ریگودا لقب *pr̥dākusānu*، "دارای (پوست) پلنگ (روی) پشت خود"، برای وارونا به کار گرفته می شود.^{۲۹} اگر از خود بیرسیم که کدام قهرمان ایرانی می توانست "مردی با پوست پلنگ" توصیف شده باشد، فقط یک پاسخ پذیرفتنی خواهیم یافت: رستم.

برای این واقعیت که رستم جامه ای از پوست پلنگ به تن می کرد به اندازه کافی شاهد وجود دارد. در متن سغدی رستم به وضوح گفته شده است که رستم یک *pwrōnk' crm* یا به عبارتی دیگر یک "جامه از پوست پلنگ" داشت و در قدیمی ترین تصویر شناخته شده از رستم، در نقاشی های دیواری پنجنکت، او با چنین جامه ای به تصویر کشیده شده است. در شاهنامه نیز آمده است که رستم هنگام رفتن به نبرد "جامه،" "جوشن" یا "پیراهنی" از پوست پلنگ ("چرم پلنگ" یا "پلنگینه") بر تن می کرد.^{۳۰} باید توجه داشت که رستم یگانه قهرمان شاهنامه است که چنین جامه ای دارد. غیر از اشاره های مستقیم شاهنامه به رستم، پلنگینه فقط در اشاره های مربوط به دوران کیومرث، اولین پادشاه انسان ها، به کار برده شده است؛ در زمانی که هیچ جامه دیگری غیر از پوست حیوانات وجود نداشت.

البته، در خصوص پوشاک رستم به اشارات گمراه کننده ای مانند "ببر"، یا مشخصاً "ببر بیان"، نیز برمی خوریم. همچنین در نقاشی های شاهنامه، رستم با نیمتنه ای از پوست ببر و معمولاً با تزیینات سر از پوست پلنگ و گاهی اوقات با جامه ای از پوست پلنگ در زیر لباس پوست ببر به تصویر کشیده شده است. با این همه، به نظر می رسد که "ببر بیان" نام جامه رستم باشد و نه اشاره ای به موادی که از آن ساخته شده است:

یکی جامه دارد ز چرم پلنگ
بپوشد ز بر واندر آید به جنگ
همی نام ببر بیان خواندش^{۳۱}

بنا به استدلال محمود امیدسالار، ببر یا ببر بیان رستم در اصل اشاره ای به "ببر" نبوده، بلکه به "سگ آبی" (در اوستایی: *baβra*) به معنی "سگ آبی خدایان" یا "سگ آبی

and Herakles," 173–178.

۳۱. شاهنامه، ویرایش جلال خالقی مطلق، (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 1992)، جلد ۳، ۱۳۵۹–۱۳۶۰، ابیات ۱۸۷–۱۸۸.

29. Alexander M. Lubotsky, "Vedic *pdākusānu*," *Indo-Iranian Journal*, 47 (2004), 1–6.

30. For a useful collection of textual and pictorial examples, as well as a discussion of the various felines involved, see Melikian-Chirvani, "Rostam

الهی“ مربوط بوده است.^{۳۲} اما واضح است که ببر بیان در دیدگاه فردوسی، درست یا غلط، اشاره به نوعی ببر دارد، زیرا او از این عبارت در دو جای دیگر که به رستم و لباس او ربطی ندارد نیز با این معنا استفاده کرده است.^{۳۳}

علاوه بر پوشش پوست پلنگ، رستم و چند قهرمان دیگر شاهنامه “زین پلنگ” دارند. شواهد این عبارت در متن شاهنامه جایی برای تردید نمی‌گذارد که منظور از “زین پلنگ” در واقع یک زین است و به همین شکل هم به تصویر کشیده شده است. اما شباهت این نام با نام بلخی Purlang-zin، که به احتمال فراوان نمی‌تواند به معنی “مرد با زین پلنگ پوست” باشد، این سوال را پیش می‌آورد که آیا “زین پلنگ”، یا به عبارتی “زین پلنگ (پوست)”， نمی‌تواند بازتفسیری از عبارتی قدیمی به معنی “پوست پلنگ” باشد که با از بین رفتن واژه زین به معنی “پوست” در زبان فارسی دیگر قابل درک نبود.

روندی مشابه و قابل مقایسه در خصوص طهمورث، یا همان Taxma Urupi اوستایی، به چشم می‌خورد. چنان که کارل هوفمن مدت‌ها پیش نشان داد،^{۳۴} Taxma Urupi اوستایی واژه azina-uuant “دارای پوست” را به منزله لقب و شاید به مثابه بخشی از نام به همراه دارد. به نظر می‌رسد این واژه کاملاً صحیح به zyn’wnd در فارسی میانه ترجمه شده و سپس، به شکل زیناوند به فارسی نو منتقل شده باشد. بیرونی و حمزه اصفهانی هر دو از این فرم برای لقب طهمورث استفاده می‌کنند. دانستن اینکه آنها از این واژه به چه معنایی استفاده می‌کردند برای ما ممکن نیست، اما در نهایت زیناوند چونان کلمه‌ای معمول در فارسی برای “مراقب” به کار گرفته شد. این روند در آفرین زرتشت، متن متأخر و غیرگرامری اوستایی، به خوبی دیده می‌شود. در این متن، Taxma Urupi به zaēnarvhan “مراقب” توصیف شده است؛ واژه‌ای که معادل ریشه‌شناختی زیناوند در فارسی است. این مثال به روشنی نشان می‌دهد که واژه قدیمی زین، به معنی “پوست”， دیگر شناخته شده نبود و هرگاه در عبارتی به ارث برده شده استفاده می‌شد، نیاز به

آن)، “ایران‌نامه، سال ۶، شماره ۱ (۱۳۶۶)، ۲۰۰-۲۲۷؛ جلال خالقی مطلق، “ببر بیان (روبین‌تنی و گونه‌های آن)، “ایران‌نامه، سال ۶، شماره ۲ (۱۳۶۷)، ۳۸۲-۴۱۶. 34. Karl Hoffmann, “Drei indogermanische Tiernamen in einem Avesta-Fragment,” *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft*, 22 (1967), 29-38, esp. 30-32; reprinted in Hoffmann, *Aufsätze zur Indoiranistik* (Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag, 1976), vol. 2, 486-493.

۳۲. محمود امید سالار، “ببر بیان،” ایران‌نامه، سال ۱، شماره ۳ (۱۳۶۲)، ۴۴۷-۴۵۸.

Omidisalar, “The beast Babr-e Bayān. Contributions to Iranian folklore and etymology,” *Studia Iranica*, 13 (1984), 129-142.

33. Dj. Khaleghi-Motlagh, “Babr-e Bayān,” in Ehsan Yarshater (ed.), *Encyclopedia Iranica* (London: Routledge & Kegan Paul, 1988), vol. 3, 324-325. See also

جلال خالقی مطلق، “ببر بیان (روبین‌تنی و گونه‌های

تفسیر دوباره داشت. اگر سنت رستم را به عنوان قهرمانی با زین پلنگ یا "پوست پلنگ" به یاد سپرده بود، طبیعی است که فردوسی یا یکی از پیشینیان او "زین" را به "زین اسب" تفسیر کرده باشد، زیرا تنها واژه زین بود که در فارسی کلاسیک زنده مانده بود.